

عنوان مقاله :

سه راه بن بست؛ آمریکا در تله حقوق بین الملل و قوانین ایران

نویسنده:

محمود رشنواز

دانشجوی دکتری حقوق بین الملل ، واحد امارات، دانشگاه آزاد
اسلامی ، دبی، امارات

(عضو مرکز وکلا، کارشناسان رسمی و مشاوران خانواده قوه قضائیه)

۱۴۰۵/۰۲/۳۰

ایالات متحده در برابر جمهوری اسلامی ایران دچار یک «سه‌گانه باخت» شده است؛ بدین معنا که هر سه گزینه راهبردی سنتی واشنگتن یعنی تقابل نظامی، مذاکره تحت فشار، و تداوم تحریم‌های اقتصادی، همگی به بن‌بست هزینه-فایده تبدیل شده‌اند. این مقاله با روش تحلیلی-توصیفی و با تکیه بر منابع حقوق بین‌الملل نشان می‌دهد که در حالی که بازگشت به حاکمیت قانون کم‌هزینه‌ترین مسیر نظری است، اما قوانین داخلی ایران مانند «قانون اقدام راهبردی» و اصولی چون حق حبس، این مسیر را نیز با شروطی غیرقابل اجتناب برای واشنگتن مسدود کرده‌اند. نتیجه آنکه تداوم وضع موجود به فرسایش قدرت هژمونیک آمریکا و تقویت تاب‌آوری حقوقی-راهبردی ایران خواهد انجامید.

ایالات متحده آمریکا، در میراث سیاست‌های اعلامی خود پس از خروج از برجام، اکنون در احاطه یک سه‌گانه باخت (Trilemma of Loss) قرار گرفته است؛ وضعیتی که در آن سه گزینه راهبردی سنتی واشنگتن، یعنی تقابل نظامی مستقیم، مذاکره تحت فشار و تداوم محاصره و تحریم اقتصادی نه تنها دیگر تأمین‌کننده منافع راهبردی این کشور نیستند، بلکه هر یک به تنهایی به یک بن‌بست هزینه-فایده (Cost-Benefit Deadlock) عمیق تبدیل شده‌اند. پرسش قانونی این مقاله آن است که در میان این سه‌گانه باخت، کدام گزینه برای واشنگتن کم‌هزینه‌تر است و چرا دستیابی به همان گزینه نیز با موانع حقوقی عدیده‌ای مسدود شده است.

فرضیه محوری این تحلیل آن است که گزینه بازگشت به تعهدات و تمکین به حاکمیت قانون، کم‌هزینه‌ترین مسیر است، اما این مسیر نه یک انتخاب سیاسی آزادانه که یک ضرورت حقوقی برای واشنگتن محسوب می‌شود. برای اثبات این گزاره، مقاله حاضر با بهره‌گیری از روش‌شناسی تحلیلی-توصیفی و با تکیه بر منابع چهارگانه حقوق بین‌الملل (معاهدات، عرف، اصول کلی حقوقی و رویه قضایی)، به کالبدشکافی تطبیقی این سه گزینه می‌پردازد. چارچوب نظری این پژوهش بر دو ستون مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها (منبعث از کمیسیون حقوق بین‌الملل ۲۰۰۱) و دکترین بازدارندگی حقوقی استوار است و نشان می‌دهد که چگونه جمهوری اسلامی ایران با تبدیل الزامات راهبردی خود به قوانین موضوعه داخلی و اقدامات متقابل مشروع، طرف مقابل را در یک تصلب حقوقی (Legal Entrenchment) گرفتار کرده است. اهمیت و ضرورت این پژوهش از آن روست که برخلاف تحلیل‌های ژئوپلیتیک مرسوم، این مقاله حقوق را نه به عنوان ابزاری حاشیه‌ای، که به مثابه محور اصلی میدان نبرد در نظر می‌گیرد. در جهانی که با ظهور قدرت‌های نوین، هنجارهای یکجانبه‌گرایانه رنگ می‌بازند، سرنوشت این بن‌بست سه‌گانه نه در میدان‌های نظامی که در راهروهای دادگاه‌های بین‌المللی، قطعنامه‌های شورای امنیت و مواد قانونی مصوب مجالس رقم خواهد خورد. از این منظر، مقاله پیش رو فقط یک تحلیل حقوقی از گذشته و حال نیست، بلکه یک پیش‌بینی قضایی از سرانجام محتوم تقابلی است که در آن حاکمیت قانون یگانه راه برون‌رفت از بحران خودساخته واشنگتن خواهد بود.

تحلیل سه‌گانه باخت : جنگ، مذاکره تحت فشار، محاصره

تحلیل حقوقی و راهبردی پیش روی ایالات متحده در قبال جمهوری اسلامی ایران مستلزم بررسی دقیق توازن میان حقوق بین‌الملل، قوانین داخلی ایران و هزینه‌های دادرسی و اجرایی در نظام بین‌الملل است. ایالات متحده آمریکا در مواجهه با ایران در یک بن‌بست راهبردی پیچیده گرفتار شده که از آن به سه‌گانه باخت یاد می‌شود؛ وضعیتی که در آن سه گزینه سنتی تداوم تحریم‌های اقتصادی، تقابل نظامی و دیپلماسی بازگشت به توافقات، هیچ کدام خروجی مطلوبی برای واشنگتن ندارند و هر یک به دلیلی متفاوت به یک بن‌بست هزینه-فایده تبدیل شده است. از منظر یک مرجع قضایی بین‌المللی بی‌طرف، ایالات متحده در موقعیت تعدد تخلفات بین‌المللی و اضطراب خودساخته قرار دارد؛ قضات بین‌المللی دریافته‌اند که ابزارهای فشار آمریکا فاقد مشروعیت قانونی (Legitimacy) هستند، چرا که گزینه جنگ به دلیل فقدان ضرورت و تناسب، گزینه مذاکره به دلیل سوابق نقض عهد و محرومیت از اصل وفای به عهد (Pacta Sunt Servanda) که در ماده ۲۶ کنوانسیون ۱۹۶۹ وین در مورد حقوق معاهدات تصریح شده است، و گزینه تحریم به دلیل نقض حقوق بشر و اصل عدم مداخله مندرج در بند ۱ ماده ۲ منشور ملل متحد، همگی با بن‌بست حقوقی مواجه‌اند. در این میان هر چند گزینه سوم یعنی تمکین به حاکمیت قانون و بازگشت به چارچوب‌های حقوقی پیشین کم هزینه‌ترین مسیر برای آمریکا محسوب می‌شود، اما همین مسیر نیز با موانع قانونی و شروط حقوقی جدید ایران مسدود شده و واشنگتن را در یک تریلمای کامل قرار داده است.

تقابل نظامی مستقیم (پرهزینه‌ترین و غیرحقوقی‌ترین مسیر)

در تحلیل گزینه نخست یعنی تقابل نظامی مستقیم باید اذعان داشت که این گزینه پرهزینه‌ترین و غیرحقوقی‌ترین مسیر پیش روی واشنگتن است. مطابق بند ۴ ماده ۲ منشور ملل متحد، هرگونه تهدید یا توسل به زور علیه تمامیت ارضی کشورها ممنوع بوده و طبق ماده ۵۱ منشور، حق دفاع مشروع برای ایران کاملاً محفوظ و قانونی است؛ حقوقی که در اصول ۱۱۰، ۱۴۳، ۱۵۲ و ۱۷۶ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز تبلور یافته و ساختار دفاعی کشور را به گونه‌ای طراحی کرده است که هرگونه حمله خارجی خودبه‌خود منجر به فعال‌سازی پروتکل‌های پاسخ همه‌جانبه می‌گردد. برای رئیس‌جمهوری مانند دونالد ترامپ، این گزینه فراتر از یک تصمیم نظامی، یک خودکشی سیاسی و اقتصادی محسوب می‌شود، زیرا از منظر حقوق اساسی ایالات متحده، قدرت اعلام جنگ طبق ماده ۱ بخش ۸ قانون اساسی آمریکا در صلاحیت انحصاری کنگره است و هرگونه اقدام بلندمدت بدون تأییدیه کنگره بر اساس قانون اختیارات جنگی ۱۹۷۳ (War Powers Resolution) می‌تواند به چالش‌های قانونی و فرآیند استیضاح منجر شود؛ ضمن آنکه پایگاه رأی ترامپ بر شعار «اول آمریکا و پایان دادن به جنگ‌های ابدی» استوار است و ورود به یک جنگ جدید نقض صریح پیمان انتخاباتی او تلقی می‌شود. از بعد اقتصادی نیز درگیری مستقیم نظامی منجر به افزایش کسری بودجه فدرال، شوک در قیمت انرژی، تورم داخلی و اختلال در زنجیره تأمین جهانی می‌شود. این جنگ برای آنکه از منظر افکار عمومی و حقوق بین‌الملل توجیه‌پذیر باشد، نیازمند اثبات حمله قریب‌الوقوع است تا از اتهام جنایت تجاوز (موضوع ماده ۸ مکرر اساسنامه رم دیوان کیفری بین‌المللی) مصون بماند؛ همچنین

بر اساس قطعنامه ۳۳۱۴ مجمع عمومی سازمان ملل متحد در تعریف تجاوز، آغازگر جنگ مسئول کلیه خسارات خواهد بود و این موضوع گزینه نظامی را کاملاً غیرعقلانی ساخته است. از منظر قضایی، رأی دیوان بین‌المللی دادگستری (ICJ) در پرونده سکوه‌های نفتی ایران علیه آمریکا نیز صراحتاً بر ضرورت رعایت اصول ضرورت و تناسب در توسل به زور تأکید کرده و هرگونه عملیات نظامی گسترده بدون اثبات قطعی این اصول را غیرقانونی می‌داند. اما فقط موانع حقوقی و سیاسی نیست که گزینه جنگ را فلج کرده است؛ توان بازدارندگی جمهوری اسلامی ایران و تجربه ناکامی‌های اخیر ایالات متحده در منطقه، ریسک درگیری نظامی را به شدت افزایش داده و احتمال موفقیت سریع را تقریباً به صفر رسانده است. بازدارندگی ایران صرفاً یک مفهوم نظامی نیست، بلکه یک منظومه حقوقی-راهبردی است که بر پایه دکترین دفاع همه‌جانبه و اصول ۱۵۲ و ۱۷۶ قانون اساسی بنا شده است. توان موشکی و پهپادی ایران به عنوان ابزار اعمال حق دفاع مشروع (موضوع ماده ۵۱ منشور)، محاسبات هزینه-فایده متجاوز را مختل می‌کند، زیرا ایران قادر است ضربات متقابل و نامتقارن در عمق راهبردی و پایگاه‌های منطقه‌ای وارد کند. تجربه ناکامی‌های تاریخی آمریکا در عراق، افغانستان و سوریه به مثابه یک رویه بازدارنده در ذهن راهبردی عمل کرده و ثابت کرده است که برتری تکنولوژیک لزوماً به پیروزی سریع و پایدار منجر نمی‌شود و جنگ‌های مدرن به سرعت به باتلاق‌های فرسایشی تبدیل می‌شوند که پایان آن نه در میدان نبرد، بلکه با پذیرش شکست سیاسی و حقوقی در واشنگتن رقم می‌خورد. به لحاظ قضایی، بر اساس رأی وحدت رویه شماره ۷۴۱ هیأت عمومی دیوان عالی کشور ایران، ساختار قضایی داخلی آمادگی کامل برای پیگیری و محاکمه متجاوزان را دارد و این امر نیز به نوبه خود هزینه ورود به جنگ را افزایش می‌دهد.

مسیر دیپلماسی و موانع حقوقی جدید ایران

در این سو، مسیر دیپلماسی نیز به دلیل شروط حقوقی جدید ایران کاملاً پیچیده و مسدود شده است. آمریکا تمایل دارد از طریق دیپلماسی اجبار، ایران را به پای میز مذاکره بکشاند، اما این راهبرد با سد محکم «قانون اقدام راهبردی برای لغو تحریم‌ها و صیانت از منافع ملت ایران» مصوب ۱۳۹۹ مجلس شورای اسلامی برخورد کرده است. این قانون که بر اساس اصل ۷۷ و ۱۲۵ قانون اساسی ایران که صلاحیت انحصاری مجلس در تصویب معاهدات و تضمین‌های بین‌المللی را تعیین می‌کند، یک الزام حقوقی قطعی ایجاد نموده است. مطابق مواد ۶ و ۷ این قانون، دولت موظف است در صورت عدم لغو کامل و مؤثر تمامی تحریم‌ها (اعم از هسته‌ای، حقوق بشری، تروریسم و غیره)، برنامه هسته‌ای را توسعه داده و بازگشت به تعهدات را صرفاً پس از راستی‌آزمایی عملی و ارائه گزارش به مجلس مجاز می‌داند. از منظر حقوق بین‌الملل، خروج یکجانبه آمریکا از برجام در سال ۲۰۱۸، نقض صریح قطعنامه ۲۲۳۱ شورای امنیت ملل متحد بود که وفق ماده ۲۵ منشور برای تمامی اعضای ملل متحد لازم‌الاجراست. این اقدام، واشنگتن را نه صرفاً در موضع ناقض یک توافق دوجانبه، بلکه در جایگاه ناقض صلح و امنیت بین‌المللی قرار داده است. بر اساس ماده ۲۶ کنوانسیون ۱۹۶۹ وین در مورد حقوق معاهدات که اصل وفای به عهد را تصریح می‌کند، و قاعده حقوقی «حق حبس (Exceptio Non Adimpleti Contractus)» که در رویه قضایی

بین‌المللی نیز به رسمیت شناخته شده، ایران این حق را دارد که تا زمان جبران کامل خسارت و ارائه تضمین‌های معتبر، اجرای تعهدات خود را به تعویق بیندازد. افزون بر این، طبق اصول مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها) مصوب ۲۰۰۱ کمیسیون حقوق بین‌الملل (ILC - ، ایران می‌تواند اقدام به اقدامات متقابل (Countermeasures) مشروع نماید؛ اقدامی که دقیقاً در قالب کاهش تعهدات برجای تبلور یافته و تا زمانی که دولت ناقض آمریکا به تعهدات خود بازنگشته و خسارات را جبران نکرده باشد، از نظر حقوقی موجه است. این تضمین‌ها باید مطابق اصول ۷۷ و ۱۲۵ قانون اساسی ایران به تصویب مجلس برسد، بنابراین صرف یک فرمان اجرایی از سوی رئیس‌جمهور آمریکا به عنوان تضمین حقوقی کافی پذیرفته نیست؛ چرا که ساختار حقوقی ایالات متحده به گونه‌ای است که قوانین تحریمی مادر همچون قانون تحریم‌های ایران (ISA) و قانون مقابله با دشمنان آمریکا از طریق تحریم‌ها (کاتسا) صرفاً توسط کنگره قابل اصلاح یا لغو دائمی هستند و رئیس‌جمهور تنها می‌تواند به صورت موقت برخی تحریم‌ها را تعلیق کند. از نگاه قضایی، با توجه به سابقه عهدشکنی طرف مقابل، اماره بر عدم اعتماد به طرف آمریکایی است و دستگاه قضایی ایران هرگونه توافق بدون تضمین قطعی و لغو دائمی قوانین تحریمی را تلف بلاجهت منابع ملی تلقی کرده و تیم مذاکره‌کننده ایرانی فاقد صلاحیت قانونی برای پذیرش توافقی است که تأمین‌کننده انتفاع واقعی ملت نباشد

تداوم محاصره اقتصادی و نبرد فرسایشی

در غیاب راه حل نظامی و دیپلماتیک، تداوم محاصره اقتصادی به عنوان گزینه سوم به یک تقابل فرسایشی تبدیل شده است که در آن تاب‌آوری عامل تعیین‌کننده نتیجه خواهد بود. در حقوق بین‌الملل، محاصره یکجانبه اقتصادی مصداق بارز اقدامات قهرآمیز یکجانبه (UCMS) و نقض اصل عدم مداخله است و قطعنامه ۲۷/۴۸ مجمع عمومی سازمان ملل متحد این اقدامات را به دلیل تأثیر مخرب بر حقوق بنیادین بشر محکوم کرده است. دیوان بین‌المللی دادگستری نیز در رأی مشهور خود در قضیه نیکاراگوئه علیه ایالات متحده (۱۹۸۶)، مداخلات اقتصادی یکجانبه را نقض حقوق بین‌الملل عرفی و اصل عدم مداخله دانست. با فلج شدن مکانیسم شورای امنیت به دلیل حق وتو و جانبداری سیاسی طرفین، هر دو طرف به اقدامات متقابل روی آورده و وضعیت به یک نبرد فرساینده تبدیل می‌شود. در این نبرد، جمهوری اسلامی ایران با اتکای بر اصول ۱۵۲ و ۱۵۳ قانون اساسی و سیاست‌های کلی اقتصاد مقاومتی (به عنوان یک سند لازم‌الاجرای بالادستی ابلاغی از سوی مقام معظم رهبری)، تاب‌آوری را از یک مفهوم منفعل به یک استراتژی فعال حقوقی-اقتصادی تبدیل کرده است. همچنین بر اساس «قانون تشکیل سازمان پدافند غیرعامل کشور» مصوب ۱۴۰۲ که دستگاه‌های اجرایی را به افزایش بازدارندگی و کاهش آسیب‌پذیری زیرساخت‌های حیاتی مکلف کرده، و «قانون مقابله با نقض حقوق بشر و اقدامات ماجراجویانه و تروریستی آمریکا در منطقه» مصوب ۱۳۹۶ که چارچوب قانونی اقدام متقابل را ایجاد کرده، نظام حقوقی ایران اقدام به خنثی‌سازی تحریم‌ها و ایجاد سازوکارهای موازی بانکی و تجاری نموده است. قاعده حقوقی «تغییر فاحش اوضاع و احوال» (Rebus Sic Stantibus) که در ماده ۶۲ کنوانسیون ۱۹۶۹ وین نیز منعکس شده، حکم می‌کند که وقتی هزینه ادامه محاصره

برای اعمال‌کننده (از جمله کاهش اعتبار جهانی و دلارزدایی) از سود احتمالی آن فراتر رود، محاصره محکوم به شکست است و زمان به نفع کشور تحت محاصره حرکت خواهد کرد. در بطن این نبرد فرسایشی، نقش تنگه هرمز به دلیل موقعیت ممتاز حقوقی و جغرافیایی برجسته‌تر شده و هرگونه اختلال در آن می‌تواند بازار انرژی و اقتصاد جهانی را فلج کند. طبق «قانون مناطق دریایی جمهوری اسلامی ایران در خلیج فارس و دریای عمان» مصوب ۱۳۷۲ و به ویژه مواد ۱، ۳، ۹ و ۱۰ آن، عرض دریای سرزمینی ایران ۱۲ مایل دریایی تعیین شده و با توجه به عرض ۲۱ مایلی باریک‌ترین نقطه تنگه هرمز، عملاً کل مسیر کشتیرانی در قلمرو حاکمیتی ایران و عمان قرار دارد. از آنجا که ایران به کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریاها نپیوسته، بر اساس حقوق بین‌الملل عرفی و کنوانسیون ۱۹۵۸ ژنو در مورد دریای سرزمینی و منطقه مجاور، رژیم «عبور بی‌ضرر (Innocent Passage)» را در آب‌های سرزمینی خود اعمال می‌کند. این رژیم حقوقی به ایران اجازه می‌دهد در صورت تشخیص تهدید علیه امنیت، نظم یا آرامش خود، صلاحیت تعلیق یا محدودسازی عبور شناورها را داشته باشد. بر اساس ماده ۹ قانون مناطق دریایی ایران، عبور شناورهای جنگی و کشتی‌های دارای سوخت هسته‌ای نیز منوط به موافقت قبلی مقامات صلاحیت‌دار ایرانی است. این تسلط قانونی، هرگونه اختلال یا اعمال نظارت شدید را مستقیماً بر سرعت و هزینه انتقال انرژی (بیش از ۲۰ درصد نفت مصرفی جهان) مؤثر می‌سازد و طبق ماده ۲۲۹ قانون مدنی ایران، بلافاصله منجر به فعال شدن شرط فورس ماژور (قوه قهریه) در قراردادهای خرید و فروش نفت و گاز شده و هزینه‌های بیمه دریایی را به شدت افزایش می‌دهد. از منظر قضایی، دستگاه قضایی ایران در هرگونه دعوی مرتبط با حوادث دریایی، اولویت را به امنیت ملی و حق حاکمیت دولت ساحلی داده و بر اساس قانون حفاظت و بهسازی محیط زیست و کنوانسیون‌های مربوط (مانند کنوانسیون مارپل)، هرگونه تهدید علیه امنیت آبراه را با محدودیت‌های شدید پاسخ می‌دهد.

نقش قدرت‌های نوظهور : تغییر موازنه دیپلماسی

در نهایت، تغییر موازنه در عرصه دیپلماسی بین‌المللی و حمایت قدرت‌هایی نظیر چین از رفع محاصره، فشار دیپلماتیک بر آمریکا را مضاعف و معادله را پیچیده‌تر کرده است. چین با حمایت از لغو تحریم‌های یکجانبه، عملاً دکترین صلاحیت سرزمینی فراملی (Extraterritorial Jurisdiction) آمریکا را که در قوانینی همچون «کاتسا» تبلور یافته، به چالش کشیده است؛ قوانینی که ناقض اصل برابری حاکمیت‌ها (Sovereign Equality) مندرج در بند ۱ ماده ۲ منشور ملل متحد هستند. این موضع‌گیری، بر اساس رأی دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه نیکاراگوئه علیه ایالات متحده (۱۹۸۶) که مداخلات یکجانبه را محکوم کرده، مبنای حقوقی تحریم‌ها را در مجامع بین‌المللی سست کرده و هزینه سیاسی اجرای آنها را برای آمریکا به شدت بالا برده است. هنگامی که یک قدرت اقتصادی بزرگ مانند چین، محاصره را غیرقانونی اعلام می‌کند، اجماع بین‌المللی مورد نیاز آمریکا برای مشروعیت بخشی به اقداماتش فرو می‌پاشد. از منظر حقوقی، وقتی اعتقاد حقوقی (Opinio Juris) دولت‌ها به سمت غیرقانونی بودن یک محاصره میل کند، آن اقدام از یک ابزار تنبیهی مشروع به یک فعل متخلفانه بین‌المللی تغییر ماهیت می‌دهد. چین با اصرار بر رفع محاصره به عنوان یک حق قانونی (نه یک امتیاز

مذاکراتی) و با ایجاد سازوکارهای مالی و حقوقی موازی (مانند سیستم‌های پرداخت غیردلاری)، «سلاح تحریم» آمریکا را خنثی کرده و ساختار مذاکرات را از حالت دوجانبه به یک معادله چندجانبه پیچیده تبدیل کرده است.

از منظر یک مرجع قضایی بین‌المللی، جمع‌بندی نهایی این است که تداوم وضع موجود (Status Quo) به نفع ایالات متحده نیست. دستگاه قضایی ایران و رویه قضایی بین‌المللی به صراحت گواهی می‌دهند که هر سه گزینه پیش روی واشنگتن (جنگ، مذاکره تحت فشار و محاصره) به دلیل فقدان مشروعیت قانونی و وجود موانع ساختاری در قوانین داخلی ایران همچون «قانون اقدام راهبردی» مصوب ۱۳۹۹ و «قانون مقابله با نقض حقوق بشر و اقدامات تروریستی آمریکا» مصوب ۱۳۹۶، با بن‌بست مواجه هستند. رویه قضایی نشان می‌دهد که در صورت تداوم این مسیر، واشنگتن با حجم انبوهی از دعاوی مسئولیت مدنی و کیفری در محاکم داخلی ایران و محاکم بین‌المللی مواجه خواهد شد. در این میان، هر چند بازگشت به تعهدات و تمکین به حاکمیت قانون از نظر تئوری کم هزینه‌ترین گزینه برای آمریکاست، اما این مسیر نیز نیازمند پذیرش بی‌قید و شرط شروط حقوقی جدید ایران (شامل لغو کامل و دائمی تحریم‌ها، اصلاح قوانین تحریمی مادر در کنگره، ارائه تضمین معتبر و راستی‌آزمایی عملی) است. حکم نهایی تاریخ و حقوق بین‌الملل آن است که تداوم این وضعیت تنها به فرسایش قدرت هژمونیک آمریکا، تقویت زیرساخت‌های حقوقی-دفاعی ایران و بی‌اثر شدن ابزار تحریم منجر خواهد شد و گریزی از تسلیم حقوقی واشنگتن در برابر واقعیت‌های قانونی ایران نیست.

Title :

**Three Dead Ends for the U.S. in the Trap of
International Law and Iranian Laws**

The Writer:

Mahmoud Rashnavaz

**Doctoral student of International Law, Emirates
Branch, Islamic Azad University, Dubai, UAE**

**member of the center of lawyers, official experts and
consultants of the judiciary**

۲۰۲۶/۰۵/۲۰

**هزینه ناکارآمدی گزینه ها؛
حاکمیت قانون تنها راه**